جایگاه افغانستان در تیوریهای معاصر قدرت

نویسنده: زلمی مالیار

چکیده

قرن بیستم آغازگر مفاهیم و تحولات نوین علمی در عرصهٔ روابط بین الملل است که از مهمترین موضوعات آن میتوان از به روی کار آمدن تیوریهای نوین روابط بین الملل نام برد. تیوریها و نظریه های روابط بین الملل قبل از قرن بیستم محدود به دو شاخه ریالیزم و ایدیالیزم میشد؛ اما در سالهای پایانی قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم اندیشمندان عرصهٔ روابط بین الملل تیوریهای جدیدی را مطرح نمودند و سیاستها و رویدادهای بین المللی را از منظر این نظریه ها تحلیل و ارزیابی کردند: «نظریهٔ انتقال قدرت»، «نظریهٔ مرکز و پیرامون »و «نظریه های ژیوپولتیک روابط بین الملل». افغانستان در شرایط کنونی و با توجه به ویژه گیهای خاص سیاسی – جغرافیایی آن من حیث یک منطقهٔ مهم, نزد دولتهای قدرتمند جهان به حساب می آید و به حیث مهمترین کشور در حوزهٔ ژیواستراتیژیک منطقه به شمار میرود؛

همین امر مهم جایگاه افغانستان را نزد تحلیل گران عرصۀ روابط بین الملل با ارزش کرده است. افغانستان از دیدگاه تیوریهای «مرکز و پیرامون» به صورت قطع در ردۀ «پیرامون مرکز» قرار دارد؛ اما با استفاده از ابزار فرا -تکنولوژیکی توانایی تأثیر استثنایی بر« مرکز »را ایجاد نموده است. همچنان جدا از اینکه افغانستان در مرحلۀ «قدرت بالقوه نظریۀ انتقال قدرت» قرار دارد و با استفاده از موقعیت ژیوپولیتیکی و ژیو استراتیژیکی خاص در پلانهای بزرگ منطقه یی قدرتهای جهانی از جایگاه مهمی برخوردار است.

واژه‌گان و عبارتهای کلیدی: قدرت، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ژیوپولتیک، ژیواستراتیژیک، هارتلند، نظام چند قطبی، جامعه جهانی.

مقدمه

جهان در قرن بیستم شاهد تحولات عظیمی چون جنگهای جهانی اول، دوم و جنگ سرد بود و بعد از ختم جنگ سرد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، غرب لیبرال به رهبری ایالات متحده امریکا به حیث ابرقدرت بدون رقیب مطرح شد؛ اما این دوران کوتاه و بسیار گذرا بود. تحولات سریع اقتصادی و تکنولوژیک باعث ایجاد تغییر در اتحادها و معادلات قدرت در سطح جهانی شد. در روزهای پایانی قرن بیستم از یک سو با توجه به افزایش رقابتهای اقتصادی بین اروپا، جاپان و امریکا و از سوی دیگر ظهور قدرتهای جدید اقتصادی چون: چین، هند، برازیل و امریکا دیگر نمیتوانست به متحدین سنتی خود امیدوار باشد. بناءً ضرورت به ایجاد تغییرات بزرگ در اتحادها و ساحه های نفوذ سیاست خارجی خود احساس کرد و در این راستا دست به اقدامات جدیدی زد.

حوادث یازدهم سپتامبر و فروریختن برجهای دوقولو، تنها یک تراژیدی تاریخ نیست؛ بلکه آغازگر یک روند جدید در عرصۀ سیاست بین الملل محسوب میشود. حوادث یازدهم سپتامبر عامل نوینی برای حضور امریکا در مرکز قاره آسیا شد که اکثر دانشمندان روابط بین الملل از آن من حیث منطقۀ بحران و ژیواستراتیژیک قرن بیستم و بیست و یکم نام میبرند. اینک افغانستان با توجه به تحولات ایجاد شده و ویژه گیهای خاص ژیوپولیتیکی و

ژیواستراتیژیکی خود در منطقه از حساسیت ویژه یی برای قدرتهای مطرح جهانی برخوردار شده، به ناحیهٔ برخورد قدرتهای جهانی مبدل گردیده است. در این راستا ضرورت بررسی بیشتر جایگاه افغانستان از منظر سه تیوری مطرح روابط بین الملل «نظریهٔ انتقال قدرت»، «تیوری قدرت مرکز» و «پیرامون»، تیوری اهمیت ژیوپولیتیکی و ژیو استراتیژیکی در روابط بین الملل خواهیم پرداخت؛ در مقاله کوشش میشود مباحث در قالب دو بخش جداگانه بررسی شود و جایگاه افغانستان از منظر «نظریهٔ انتقال قدرت» و اهمیت افغانستان در محور جهانی قدرت از «منظر تیوری مرکز و پیرامون » تحلیل و بررسی گردد.

جایگاه افغانستان از منظر «نظریهٔ انتقال قدرت»

در یک تعریف ساده، قدرت عبارت از تمام وسایل مادی و حضوری از تبدیل شدن یک کشور از قدرت بالقوه به کمال قدرت است و این زمانی تحقق می یابد که کشور مذکور بتواند در سطح بین المللی به تصمیم گیری در امور بین المللی بپردازد و نقش تعیین کننده یی را ایفا نماید. انتقال قدرت دارای سه مرحله است به شرح زیر:

الف- مرحلهٔ اول: قدرت بالقوه

هر دولت کشوری در گام اول دارای یک قدرت بالقوه در بخش اقتصاد، سیاست، تکنولوژی، نظام فرهنگی و دیگر امور مربوط میباشد که توانایی رشد و انتقال به مرحلهٔ مدرنیته کردن امور متذکره در آن وجود دارد(۷)؛ یعنی، دولت دارای قدرت بالقوه است که نیروهای مادی و انسانی در آن با توجه به انگیزه ها، مهارتها و ظرفیتهای موجود مورد استفاده قرار نمیگیرد.

ب- مرحلهٔ دوم : رشد انتقالی

در این مرحله دولت به تکاپو می افتد؛ در گام اول اقتصاد خود را تقویت میکند؛ چنانچه اقتصاد زراعتی آن تبدیل به اقتصاد صنعتی مدرنیته میشود و این زمانی ممکن است که یک ایدیولوژی سیاسی ایجاد شود تا جهت امور را به سمت مدرنیته کردن بکشاند(۷) ؛ وقتی صنعت مکانیزه و مدرنیته شود در آن کشور رشد انتقالی صورت میگیرد.

ج- مرحلۀ سوم: کمال قدرت

در این مرحله دولت اقتصاد، تجارت و صادرات خود را مدرنیته میکند؛ یعنی، نظام سرمایه، کارایی، صادرات، جمعیت و دیگر امور مرتبط به قدرت- اقتصادی سیاسی کشور به رشد اعلی میرسد و این زمانی است که دولتها بتوانند با داشتن قدرت بالقوه و بالفعل اقتصادی، بر دیگر ممالک برتری داشته باشند؛ اما اقتصاد صرف به حیث یک عامل اصلی در انتقال قدرت و تبدیل به قدرت با کمال به شمار می آید و دولتها نمیتوانند بدون در نظر داشت عواملی چون نیروهای اجتماعی انسانی، موقعیت جغرافیایی، مسایل نظامی و امور سیاسی به کمال قدرت برسند. نمونه های امروز ممالکی که به کمال قدرت رسیده اند کشور های اروپایی چون: آلمان، فرانسه، انگلستان و یا کشورهای جاپان و امریکا میباشد.(۲)

سوالی مطرح است که دولت فعلی افغانستان در چه مرحله یی از مراحل انتقال قدرت قرار دارد، باید گفت که افغانستان بعد از چند دهه جنگ، حادثۀ ۱۱ سپتامبر عاملی برای توجۀ جامعۀ جهانی و بی ثباتی در افغانستان شد. بعد از تشکیل کنفرانس بن و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری دولت به مفهوم واقعی خود در افغانستان شکل گرفت؛ اما از لحاظ داشتن یک قدرت بالقوه دچار ضعف شدیدی است که ناشی از عواملی چون: ضرر از خسارات وارده در اثر چند دهه جنگ، نبود زیربنای اقتصادی، کمبود کادر متخصص و آموزش دیده، وابسته گی شدید به ممالک دیگر و مداخلات بیش از حد دولتهای همسایه به میان آمده است. بعد از گذشت چند سال از روی کار آمدن نظام دموکراسی در افغانستان امروز شاهد نزدیک شدن این دولت به مرحلۀ بالقوه هستیم. البته انتقال از مرحلۀ بالقوه به رشد انتقالی نیازمند عواملی چون داشتن برنامه و پلان کاری بلند مدت اقتصادی و انکشافی، تعلیم و آموزش کادرهای مسلکی و فنی تخصصی، ایجاد روحیۀ ملی، کشف و استخراج منابع مادی اولیه، حمایت از سکتورهای مختلف خصوصی و دولتی، برقراری امنیت و ثبات در بخشهای سیاست، اقتصاد و اجتماع، جذب سرمایه گذاری داخلی و خارجی، حذف موانع پیش روی سرمایه گذاران، دخالت دولت در امر تولید و رساندن تولید به حد کمال میباشد. افغانستان ویژه

گیهای تبدیل قدرت بالقوه به رشد انتقالی را باداشتن موقعیت مناسب جغرافیایی، منابع بکر طبیعی و دست نخورده، محوریت بر قراری توازن بین قوتهای متضاد جهانی، نیروی کار ارزان دارد.(۶) دولت کنونی افغانستان را با کمی تأمل می توان در مرحلۀ بالقوه دولت دانست. چنانچه اقتصاد بیشتر مردم از راه زراعت تأمین میشود و شاهد ایجاد سکتورهای صنعتی اقتصادی به خصوص در ولایتهای بزرگ چون هرات، کابل، ننگرهار، بلخ و قندهار هستیم. طبق آمار و اطلاعات موجود دولت در پی افزایش واحد های صنعتی است و سعی بر تقویت و حمایت از مدرنیزه کردن صنعت دارد.(۱۰)

در پایان این بحث باید افزود مطابق این تیوری افغانستان در تصمیم گیریهای سیاست بین الملل نقش ناچیزی دارد؛ زیرا افغانستان معیارها و پارمترهای قدرتمند بودن را تکمیل ننموده است و در حالت ابتدایی یک دولت قرار دارد. چنانچه اقتصاد که رول عمده در قدرتمندی دولت در سطح دنیا دارد بر اساس تولید و صادرات است و ما شاهد این هستیم که امروزه دولت افغانستان یک وارد کننده خوب است ونسبت به واردات صادرات آن کم است.

جایگاه افغانستان در نظریۀ مرکز و پیرامون قدرت

براساس این نظریه جهان به دو مرکز (جوامع حاکم) و پیرامون (جوامع وابسته) تقسیم میشود و اساس حرکت جریان از کشورهای مرکز (قدرتمند، حاکم) به سمت کشورهای پیرامون (کم توان، وابسته) سیر میکند در این مدل سیستم نا برابری قدرت بین بازیگران مختلف وجود دارد، به نوعی شکل فیودالی ارتباطات بین المللی حاکم است که حفاظت ازشبکه و برنامه ریزی ارتباط درکنترول ملل مرکز (حاکم)است و جریان در محدوده مرکز با اقمار خود ارتباط محدود و بسته یی ایجاد میکند؛ این درحالی است که روند تأثیر گذاری همواره از کانال کشورهای مرکز به پیرامون تسری می یابد.(۳)

این نظریه به صورت تفصیلی با تشکیل محورهای دایره یی، کشور های جهان را با توجه به قدرت بالقوه و بالفعل بودن آن در مراحل انتقال قدرت از نظر قدرتمند بودن و مؤثریت در سیاست بین المللی به چند مرحله تقسیم میکند:

۱- مرکز

۲-شبه پیرامون

۳- پیرامون

الف- مرکز: در مرکز این محور کشور هایی قرار دارند که دارای اقتصاد مکانیزه و در کمال قدرت اند؛ یعنی، از نگاه اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تکنولوژی، نیروی نظامی و قدرت فراتکنولوژی در مرحلۀ برتراند و به رشد اعلی رسیده اند. امروز می توان دولت کشورهایی چون: آلمان، امریکا و جاپان را مرکز قدرت جهان شمرد.

ب- شبه پیرامون: در رده دوم کشورهایی قرار دارند که داری اقتصاد قوی اند؛ اما دیگر پارامترهای قدرت چون تکنولوژی، توان نظامی، فراتکنولوژی و کیفیت نظام سیاسی و حکومتی را برای رسیدن به مرکز تکمیل نکرده اند و در شبه پیرامون کشورهای مرکز قرار دارند؛ مانند کشورهای اتحادیۀ اروپا، انگلستان، فرانسه، چین، روسیه، برازیل، هند و کوریای جنوبی .

ج- پیرامون: رده آخر کشورهای پیرامون نامیده میشوند؛ شامل کشورهایی است که در مرحلۀ رشد انتقالی قرار دارند؛ اما با وجود این هم از لحاظ قدرت سیاسی و اقتصادی با ضعف رو به رو هستند و در سوی رسیدن به شبه پیرامون مرکز در حرکت اند؛ مانند اکثر کشورهای جهان سوم چون: پاکستان، اعراب، ایران، اکثریت دولتهای افریقایی و امریکای جنوبی.

با توجه به گفته های بالا این مسأله را مشخص میسازیم که جایگاه دولت افغانستان در کدام مرحله از مراحل منحنی «نظریۀ مرکز» و «پیرامون قدرت» قرار دارد؟ در پاسخ این سوال بایستی گفت افغانستان مانند اکثر کشورهای جهان سوم کمتر توسعه یافته است، من حیث کشوری که در مرحلۀ بالقوه و در راستای حرکت به سوی مرحلۀ رشد انتقالی است؛ پس به ناچار با کمی تفاوت در رده آخر یعنی رده کشورهای« پیرامون» قرار دارد.

افغانستان با وجود دور بودن از مرکز قدرت سبب متأثر شدن مرکز از آن میشود. سوال مهمی که در این ارتباط مطرح میشود این است که چه عاملی میتواند باعث تأثیر گذاری یک کشور چون افغانستان در مرحلهٔ پیرامون بر کشورهای مرکز قدرت جهان شود؟ در پاسخ به این سوال با توجه به مراحل قدرت باید گفت اصولاً تأثیرگذاری دولتها بر یکدیگر با توجه به تیوری مرکز و پیرامون از سوی مرکز به طرف پایین یعنی به شبه پیرامون و تأثیرگذاری دولتهای شبه پیرامون به دولتهای پیرامون است؛ یعنی، اینکه بیشتر کشورها در مسایل سیاسی – اقتصادی تآثیر میگذارند و بسیار کم اتفاق می افتد که کشور ضعیفی که در مراحل دورتر از مرکز قدرت قرار داشته است بر کشورهای قوی فشار جدی وارد کند.(۸) طی سالهای اخیر افغانستان با وجودی که حتی در مرحلهٔ پیرامون قرار گرفتن آن هم شک است، توانست قدرتهای بزرگ و مرکزی دنیا را تحت تأثیر در آورد، علت اصلی این امر خلق فراتکنولوژیهای نوین است که امروزه به عنوان شاخص جدیدی در بحث قدرت عرض اندام کرده است. افغانستان خواسته یا ناخواسته با حوادث یازدهم سپتامبر یا انفجار مرکز ترن یا متروی انگلستان و یا انفجارات سفارتهای کشورهای قدرتمند دنیا توانست به روابط و معادلات بین المللی موجود در سطح دنیا تأثیر مشخص بگذارد و منافع این دولتها را که دارای نظام سرمایه داری اند- به حیث منابع آنها را -به خطر اندازد و تحولات جدید بین المللی و قدرتهای جدید را ایجاد کند.

اهمیت افغانستان از منظر نظریه های ژیوپولیتیک روابط بین الملل

مفهوم ژیوپولیتیک به معنای تأثیر موقعیت جغرافیایی منطقه بر سیاست دولتهای دیگر است که به عنوان دانش از بطن علوم جغرافیایی سیاست برخاسته، مسیر طولانی را پیموده، مثل هر مفهوم دیگری توسعه یافته، حیاتی در بستر زمان سپری کرده است. نظریه پردازان ژیوپلتیک براین نکته تأکید دارند که حساسیت مناطق قدرتها را وادار میکند که برای افزایش و حفظ موقعیت خود در بعضی مناطق رخنه کنند.

الف- شناخت ژیوپولیتیک ژیوپولتیک را در نگاه کلی میتوان عبارت از مطالعهٔ

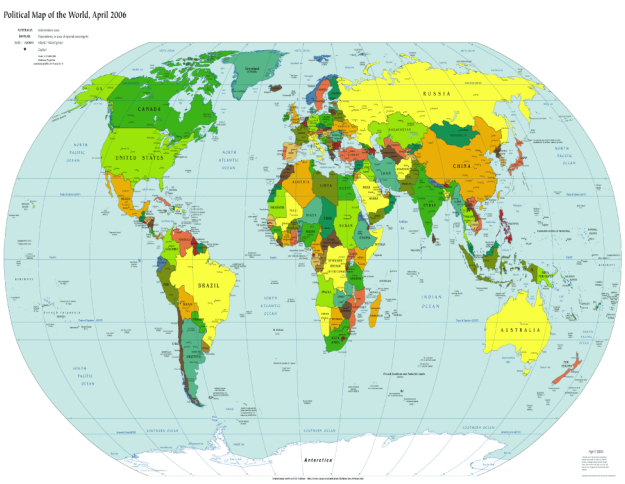

« اثرگذاری عوامل جغرافیایی بر تصمیم گیریهای سیاسی در رقابت قدرتهای منطقه یی یا جهانی» دانست؛ مانند مطالعهٔ نقش عوارض طبیعی، موقعیتهای استراتیژیک، ذخایرمعدنی و اقتصادی، منابع آبی و غیره در چهار چوب زیر مجموعه های ژیوپولتیک که عبارتنداز: ژیواستراتیژیک، ژیواکونومیک وهیدروپولیتیک.(۴) اینگونه مطالعه معمولاً در برنامه ریزیهای مربوط به پیش برد اهداف سیاسی منطقه یی یا جهانی قدرتهای منطقه یی یا جهانی در رقابت با هم صورت میگیرد؛ برای ایجاد سلطه بر منطقه یا جهان. ژیوپولتیک تا تاریخ فرو پاشی نظام دو قطبی در آغاز دهۀ ۱۹۹۰ مبحثی توصیفی «بردرومی» boardroom بود که بیشتر در بورد رومها (اتاق کنفرانس کنار دفتر ریاست صاحبان قدرت) به صورت وسیله یی برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی آن قدرتها مورد استفاده قرار میگرفت و ژیوپولیتیسین یا صاحبان مهارت در مباحث ژیوپولتیک در مقام مشاور رهبران قدرتها، همانند مشاوران امنیتی رؤسای جمهور ایالات متحده در بازیهای منطقه یی و جهانی نقش آفرینی داشت؛ ولی بعد از فرو پاشی نظام جهانی دو قطبی که تنها ابر قدرت باقیمانده یعنی ایالات متحده در اندیشه شکل دادن به یک نظام تک قطبی شد.(۵)

ب-موقعیت ژیوپولتیکی افغانستان: افغانستان به عنوان سر زمین محصور به خشکۀ مکمل جغرافیایی راه بردی همسایه گانش است و اصولاً کشوری که دارای موقعیت راه بردی باشد به ناچار بخشی از راه بردهای نظامی به شمار میرود. افغانستان نیز از این پتانسیل برخوردار بوده است. بدین ترتیب جاذبه های ژیوپولیتیکی افغانستان توجه ابرقدرتها را از گذشته تا به

حال به همراه داشته است. اهمیت افغانستان که در قرنهای ۱۸و۱۹ با رقابت شدید بین روسیه و بریتانیا اوج گرفت میتوان در «تیوری قدرت دریایی ماهان» مورد بررسی قرار داد. در آن زمان نقش به سزایی دسترسی بیشتر به آبهای آزاد و تنگه ها در قدرت کشورها داشت. روسها در آرزوی دسترسی به آبهای گرم به دنبال فرصتی بودند که به آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند دست یابند و از طرفی بریتانیا در تلاش بود با جلوگیری از رسیدن روسها به آبهای گرم تسلط خود را بر آبهای منطقه تداوم بخشد. بنابراین، افغانستان به صحنهٔ رقابت دو رقیب تبدیل شده بود.

اهمیت ژیو استراتیژیک و ژیوپولیتیک افغانستان در منطقه

- مجاورت افغانستان با روسیه، چین، هند و ایران (قدرتهای نوظهور و درحال ظهور)،
- نزدیکی افغانستان به خاورمیانه،
- گسترش ناتو در شرق (نظریهٔ قلب زمین سرهل فرد مکندر)،
- نزدیکی به هارتلند انرژی،
- مجاورت با آسیای مرکزی و قفقاز،
- نزدیکی به اقیانوس هند، تنگه هرمز و خلیج فارس (نظریهٔ قدرت دریایی آلفردتایرماهان).

امروزه افغانستان از اهمیت ویژه یی برخودار است چون قدرتها به واسطهٔ حضور در اقیانوس هند و خلیج فارس میتوانند بر بخش اعظم انرژی دنیا نظارت داشته باشند. لذا در تیوری ماهان نه تنها از اهمیت افغانستان کاسته نشده است بلکه به دلیل افزایش نقش انرژی اهمیت آن بیشتر هم شده است؛ با ظهور ایالات متحده امریکا به عنوان قدرت جدید به خصوص در دوران جنگ سرد اهمیت افغانستان بیشتر از گذشته شد؛ چون در اوج رقابت امریکا و شوروی از لحاظ ژیواستراتیژیک، افغانستان به دلیل واقع شدن در هارتلند مورد توجه دو قدرت شوروی و امریکا واقع شد. با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد گفتمان نظامی و موقعیت ژیوپولتیکی جای خود را به گفتمان اقتصادی و موقعیت ژیواکونومیک داد. ملاک

قدرت در قرن بیست و یکم توانمندی اقتصادی در سطح بین المللی است و به همین جهت خاور میانه و به ویژه خلیج فارس به دلیل داشتن این توانمندی از مناطق مهم ژیواستراتیژیک و ژیواکونومیک است و باز هم افغانستان به دلیل مجاورت با «بیضی استراتیژیک» و همسایه گی با کشور ایران مرکز هارتلند جدید بر اهمیت آن افزوده شد. امروزه با اهمیت یافتن منابع انرژی هارتلند انرژی، افغانستان میتواند اهمیت خود را در سیاستهای جهانی بیشتر نشان دهد.(۱)

افغانستان بنابر موقیعت حساس ژیوپولتیکی که دارد همیش مورد توجه قدرتهای بزرگ جهان و منطقه قرار داشته است. موقیعت داشتن افغانستان در محوریت کشورهای مهم آسیا که در معادلات و معاملات جهانی نمیشود آنها را دست کم گرفت؛ به اهمیت این کشور می افزاید. واقع شدن کشورهای آسیای مرکزی چین، هند، ایران و پاکستان در همسایه گی افغانستان و منابع سرشار طبیعی و دست نخوردۀ افغانستان و کشورهای پیرامون آن برای قدرتهای دیروز و امروز جهان (ایالات متحده امریکا) از اهمیت ویژه یی برخوردار است.(۹)

داشتن ظرفیتهای بلند سیاسی، اقتصادی و تواناییهای بالقوۀ نظامی کشورهای چین، روسیه و هند که به سرعت در حال رشد و تسخیر منابع طبیعی در جهان و کشورهای آسیای مرکزی اند، از نظر ایالات متحده نمیتواند به دور باشد. کشور چین که همانند آبهای آرام بحر که امواج پرتلاطم و سریع در زیر آن جریان دارد به طرف رشد و پویایی اقتصادی و به انحصارگرفتن بازارهای امریکا و اروپا پیش میرود و از نظر سیاسی در حال گزار از نظام سوسیالستی به کاپیتالیستی است که با انگیزه قوی و نیروی بزرگ انسانی به طرف ابرقدرت شدن در حرکت میباشد؛ به چالش جدی در برابر ابرقدرت امروزی جهان در آینده نزدیک تبدیل خواهدشد. کشور روسیه که تجربۀ قدرت جهانی و بزرگترین ذخایرنفت و گاز را در سینۀ کشور پهناور خود دارد؛ دارای توانایی لازم در به چالش کشیدن منافع امریکا در منطقه میباشد. مخالفت شدید مقامات روسیه از استقرار پایگاه های نظامی دایمی امریکا در افغانستان و مبهم خواندن اهداف امریکا در منطقه بیانگرآن است که نقش روسیه را در معادلات افغانستان ومنطقه نمیشود نادیده گرفت.(۹) قابل ذکر است که رشد سریع صنعت و سیر

صعودی روز افزون در اقتصاد کشور هند، نقش و اهمیت این کشور را در سطح جهان به طور چشمگیری افزایش داده است. امضای توافقات هسته یی امریکا با هند، پیشنهاد هند به حیث عضو دایمی شورای امنیت ملل متحد و «قدرت جهانی» خواندن آن کشور توسط بارک او باما رئیس جمهور ایالات متحده امریکا دستآورد بزرگ سیاسی برای آن کشور به حساب می آید. ایالات متحده امریکا با توافقات هسته یی، هند را از یک طرف به هم پیمان خوب خود در منطقه مبدل کرد از طرف دیگر قدرت هسته یی آن کشور را در مقابل چین توازن بخشیده است تا اینکه از ظهور چین به حیث قدرت تازه در منطقه جلوگیری نماید کشور پاکستان همسایۀ شرقی افغانستان و دارنده سلاح اتمی که شریک استراتیژیک امریکا در دوران جنگ سرد در منطقه محسوب میشد، اکنون از آن اهمیت به دلیل نزدیکی امریکا با هند برخوردار نیست؛ اما نسبت خیزش قدرت چین در منطقه امریکا با حفظ پایگاه های نظامی در این کشور نمیخواهد آن را در دامان چین رها کند. به همین دلیل سالانه ملیاردها دالر کمکهای امریکا را در جیب میزند؛ ازینرو برای حفظ منافع استراتیژیک امریکا در افغانستان که پیرامون آن، کشورهای مهم جهان و منطقه قرار دارد بسیار مهم و با اهمیت دانسته میشود.

نتیجه گیری

افغانستان در آستانۀ عصر بین المللی تازه یی قرارگرفته است. در این دوران قدرتهای بزرگ جهان توجه ویژه یی به مناطق آسیای مرکزی و خاورمیانه دارند؛ این کشورها در یک موقعیت مهم و مرکز منابع انرژی و قرار گرفتن آنها در بین دولتهای نو توسعه یافته و در حال تبدیل شدن به قدرتهای جدید جهانی از اهمیت ویژه یی برخوردار اند. بعد از ختم جنگ سرد نظام دو قطبی نیز جای خود را به نظام تک قطبی سلسله مراتبی داد؛ اما اینک با گذشت چند سال از دوران جنگ سرد، شرایط نوینی در دنیا حاکم شده است، با خلق قدرتهای جدید اقتصادی و رشد روز افزون ابزار فراتکنولوژیکی، جهان به سمت نظام نوین چند قطبی در تحول است که در آن قدرتهای سنتی چون: امریکا، جاپان و آلمان با متحدین شان مانند: انگلستان، فرانسه و کانادا در کنار قدرتهای تازه مثل: روسیه، چین، هند، برازیل و بعضی از

کشورهای جنوب شرق آسیا در راستای تأمین منافع خود و کسب قدرت بیشتر و هژمونی با هم به رقابت میپردازند. با در نظر داشت تیوریهای «انتقال قدرت»، «مرکز و پیرامون» و «تیوریهای ژیوپولتیکی» عرصۀ روابط بین الملل باید گفت افغانستان به حیث یک کشوری که در مرحلۀ قدرت بالقوه قراردارد و در دایره قدرت نیز منحیث یک کشور شامل در پیرامون قدرتهای بزرگ دنیا، تأثیر زیادی بر فعالیتهای کلان سیاست بین الملل ندارد؛ اما با نگاهی عمیقتر و بررسی تیوریهای ژیوپولیتیکی عرصۀ سیاست بین الملل متوجه اهمیت ویژه افغانستان نزد قدرتهای سنتی و نوین بین المللی میشویم. افغانستان به جهت داشتن قدرت بالقوه در منابع انرژی و موقعیت ویژه ژیواستراتیژیکی و از سویی همسایه گی با کشورهای روسیه، چین، هند، ایران و اعراب به عنوان با اهمیت ترین کشور برای قدرتهای بزرگ جهان مطرح است. در این مرحله، مهم آن است که مردم افغانستان یک مباحثۀ ملی را به راه اندازد که افغانستان در دهه‌های آینده چگونه و در کجا باید از منابع دپلماتیک، نظامی و اقتصادی خود استفاده نماید. افغانستان و جامعۀ بین المللی میتوانند در راستای همگرایی و همکاری بین المللی به منافع ملی خود دست یابند و میتوانند آغاز نوینی را با هم داشته باشند. میخواهم مقاله را با این جمله اختتام بخشم:

«عرصه سیاست بین الملل کنونی با تمام رنگارنگی اش جایی‌ست که در آن سیاست، قانونی ندارد بلکه این قانون است که مطابق سیاستها طرح میشود و در راستای آن میتازد.»

مآخذ

۱. آلاسدایر، دراسیدل و جرالد اچ، بلیک. (۱۳۷۰). **جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال افریقا**. ترجمۀ دره، میر حیدر (مهاجرانی). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.ص۳۷.

۲. بشریه، حسین. (۱۳۸۵). **آموزش دانش سیاسی**. تهران. چاپ ششم. نشر نگاه معاصر. ص۱۲۲.

۳. بوزان، بری. (۱۳۸۹). **ایالات متحده و قدرت های بزرگ**. مترجم حیدری ،عبدالمجید . تهران. نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص۸۵.

۴. پستا، حسن. (۱۳۸۴). **فرهنگ روابط بین الملل**. تهران. چاپ سوم. فرهنگ معاصر. ص۲۳.

۵. حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۸۵). **اصول و مفاهیم ژیوپولیتیک**.مشهد. چاپ اول. انتشارات پاپلی.صص۱۰۱-۱۶۸.

۶. حق پناه، جعفر. (۱۳۹۰). **ژیوپولیتیک افغانستان و تحولات منطقه یی غرب آسیا**. تهران. چاپ اول. انتشارات دانشگاه امام صادق. صص۱۷۱-۱۷۲

۷. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. (۱۳۸۳) **نظریه های متعارض در روابط بین الملل**. ترجمۀبزرگی، وحید و طیب، علی رضا . تهران. چاپ سوم. انتشارات قومس. صص۱۴۲،۱۵۳.

۸. دهشیار، حسین. (۱۳۹۰). **سیاست خارجی امریکا در افغانستان**. تهران. انتشارات میزان. صص۱۶۷-۱۶۸.

۹. مجتهدزاده، پیروز. (۱۳۸۹). **جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی**. تهران. چاپ سوم. انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی (سمت).صص۶۴،۶۴.

۱۰. واعظی، محمود. (۱۳۸۷). **ژیوپولیتیک بحران در آسیای مرکزی و بحرانها (بنیانها و بازیگران)**. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.صص۵۵-۵۸.